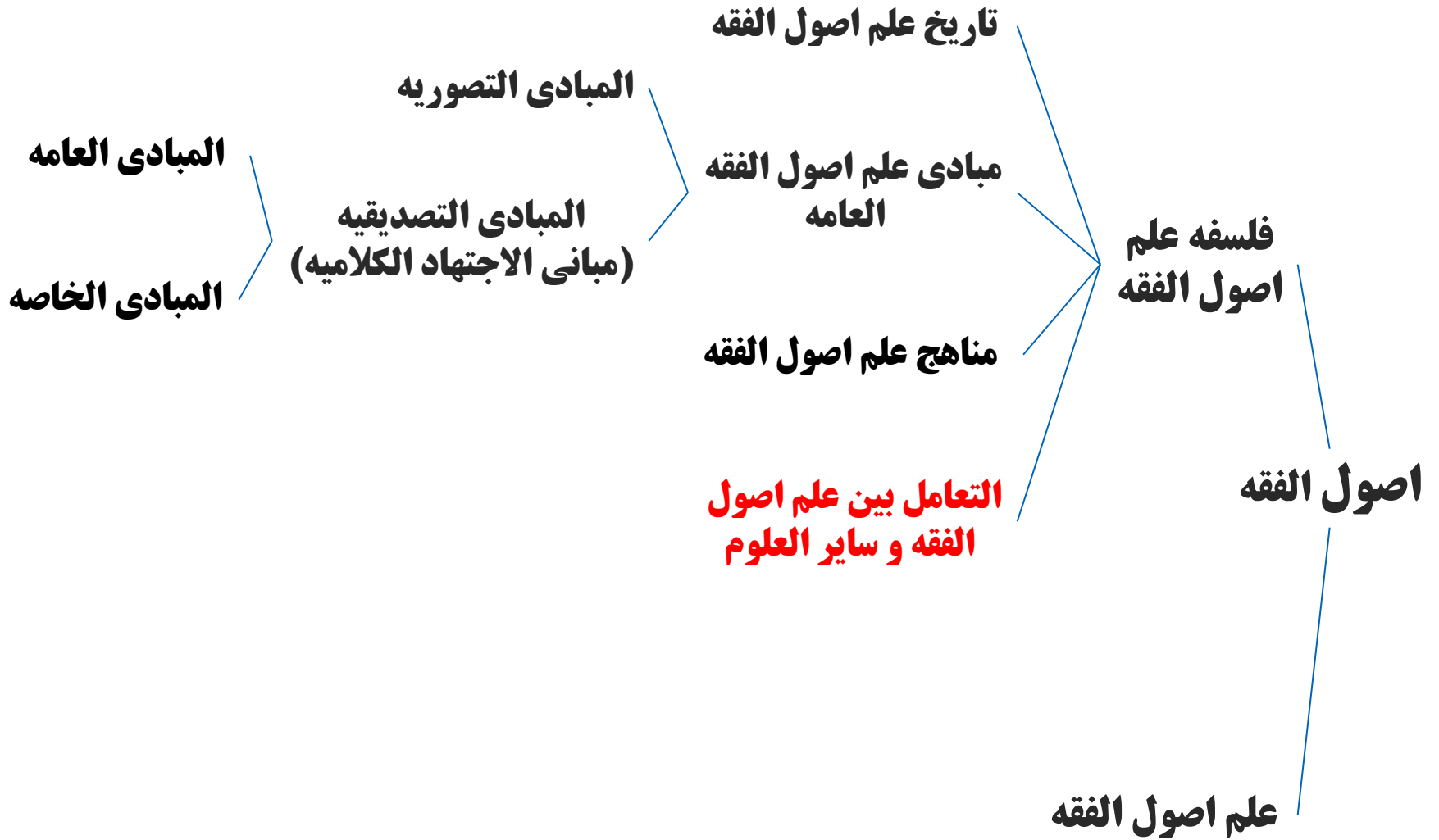
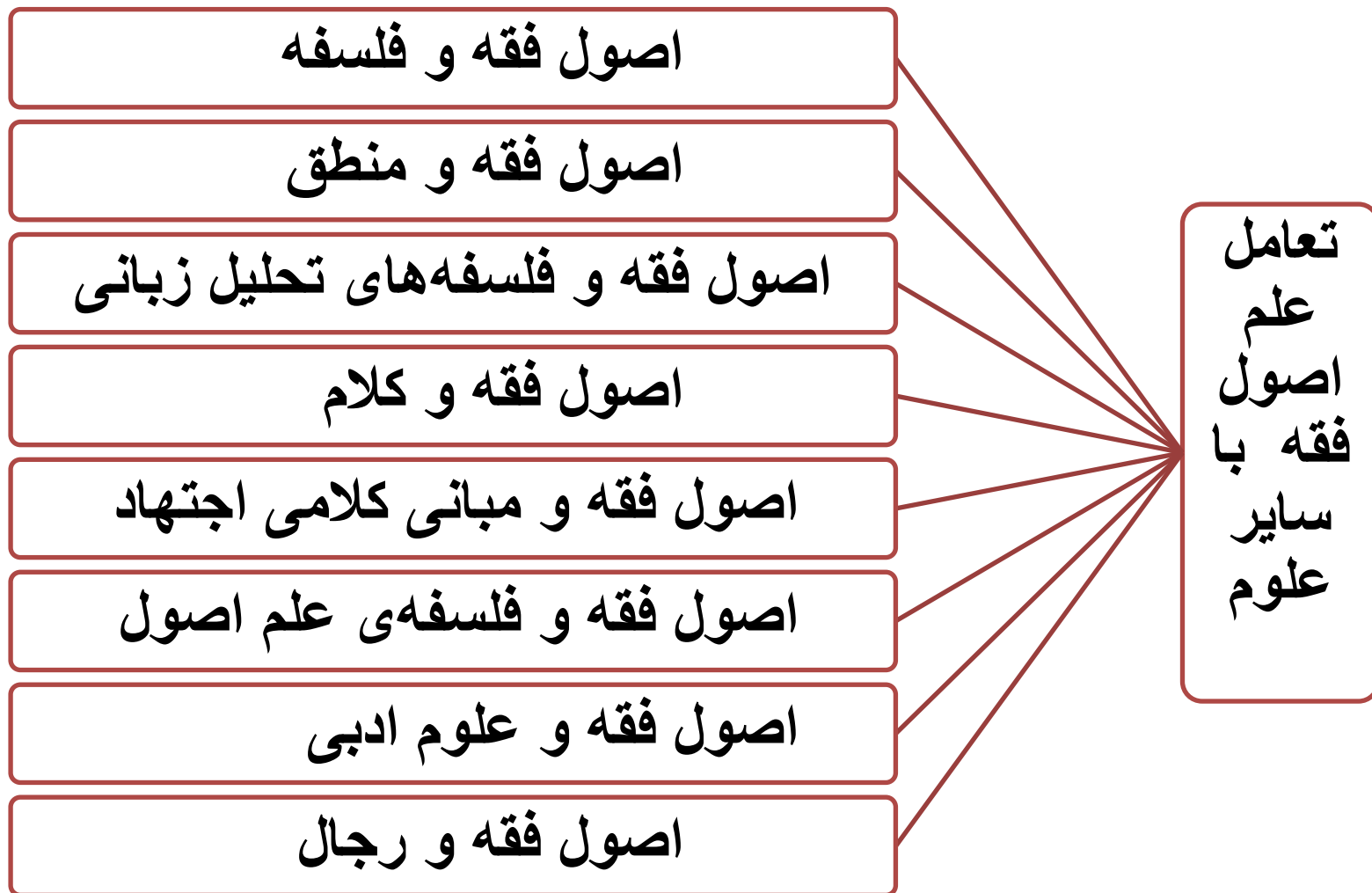


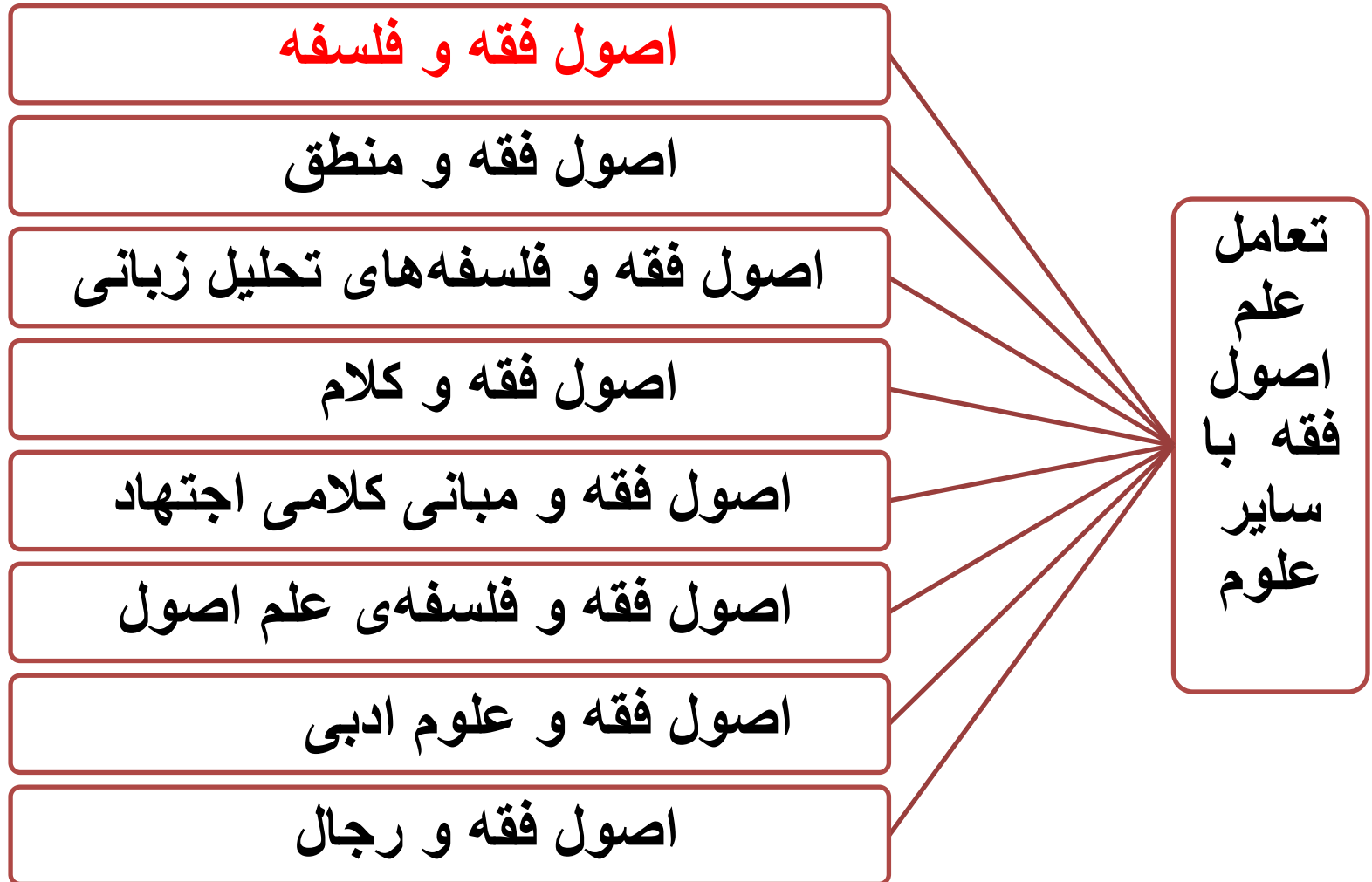
علم اصول الفقہ

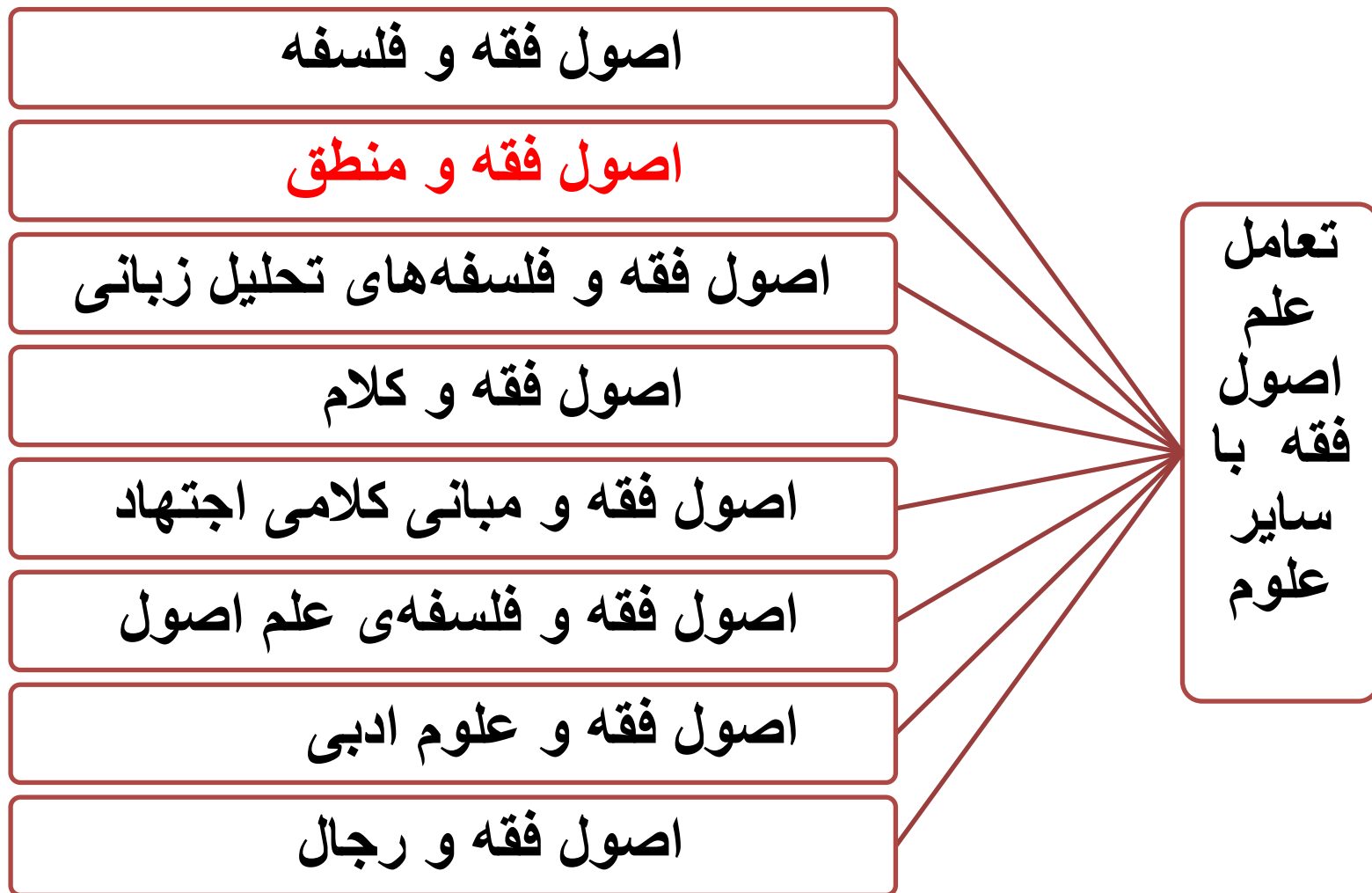
۴-۹-۹۴ تعامل علم اصول فقہ با سایر علوم ۸

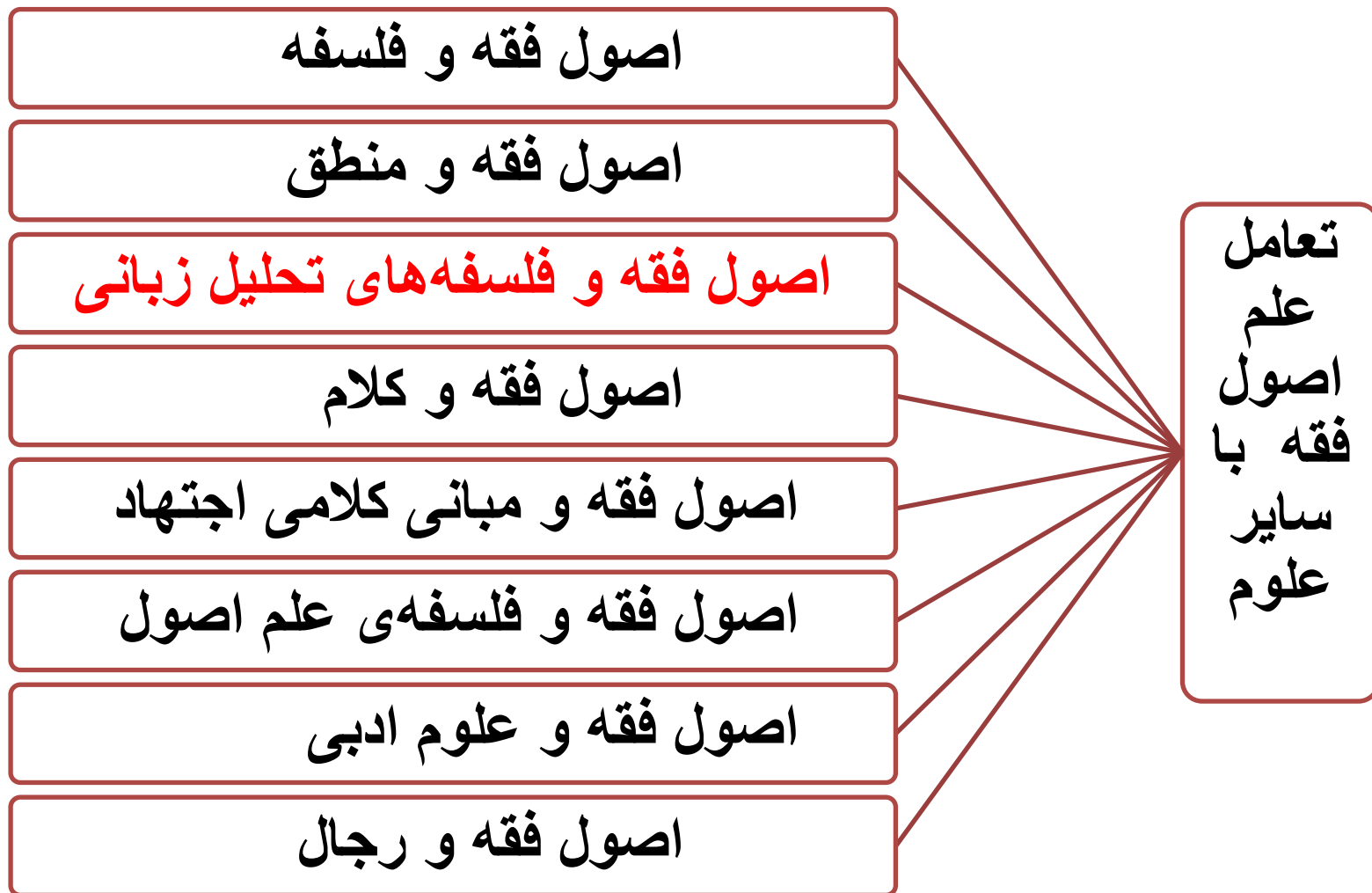
دراسات الاستاذ:
مهدي الهادي الطهراني

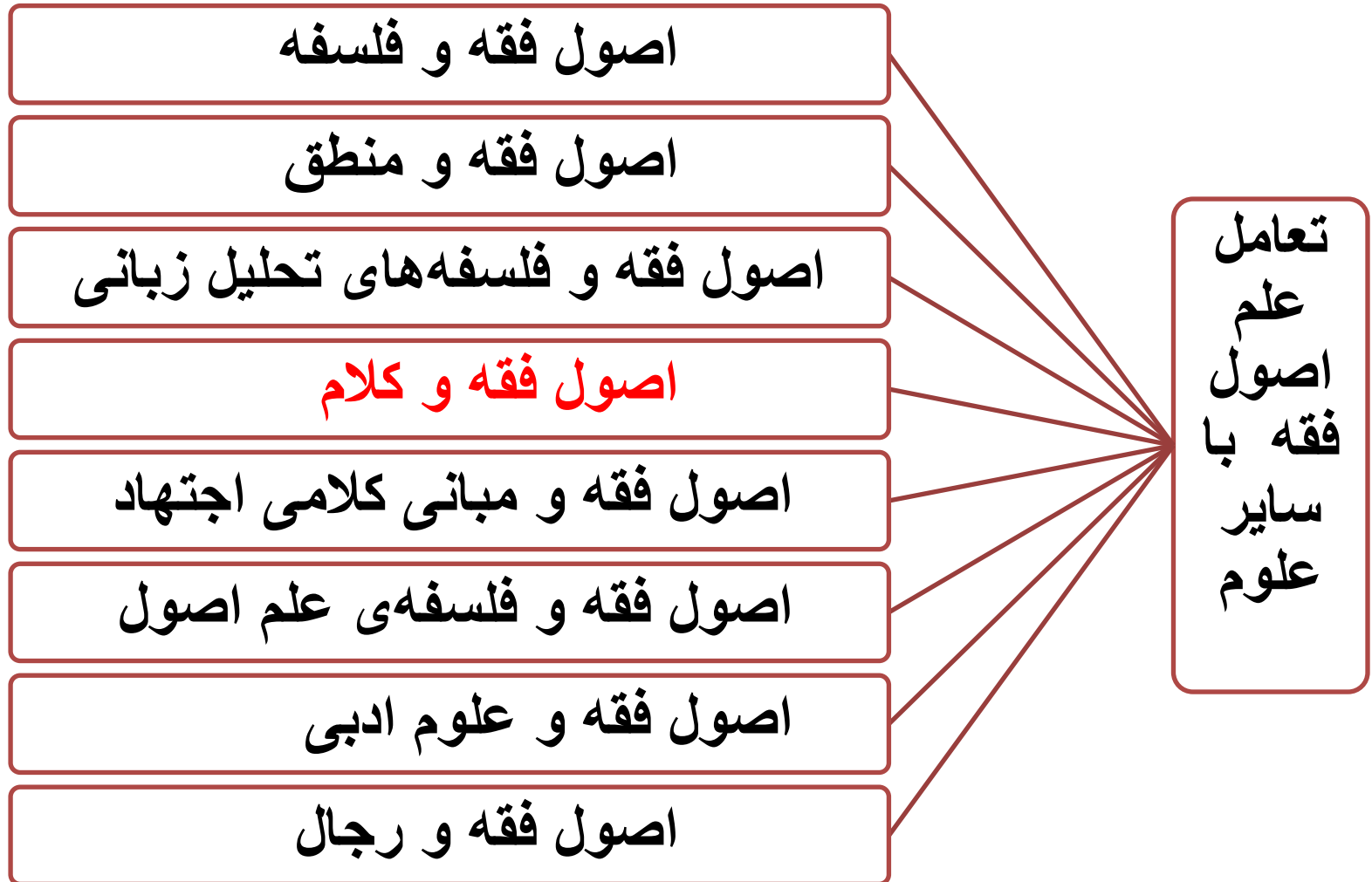


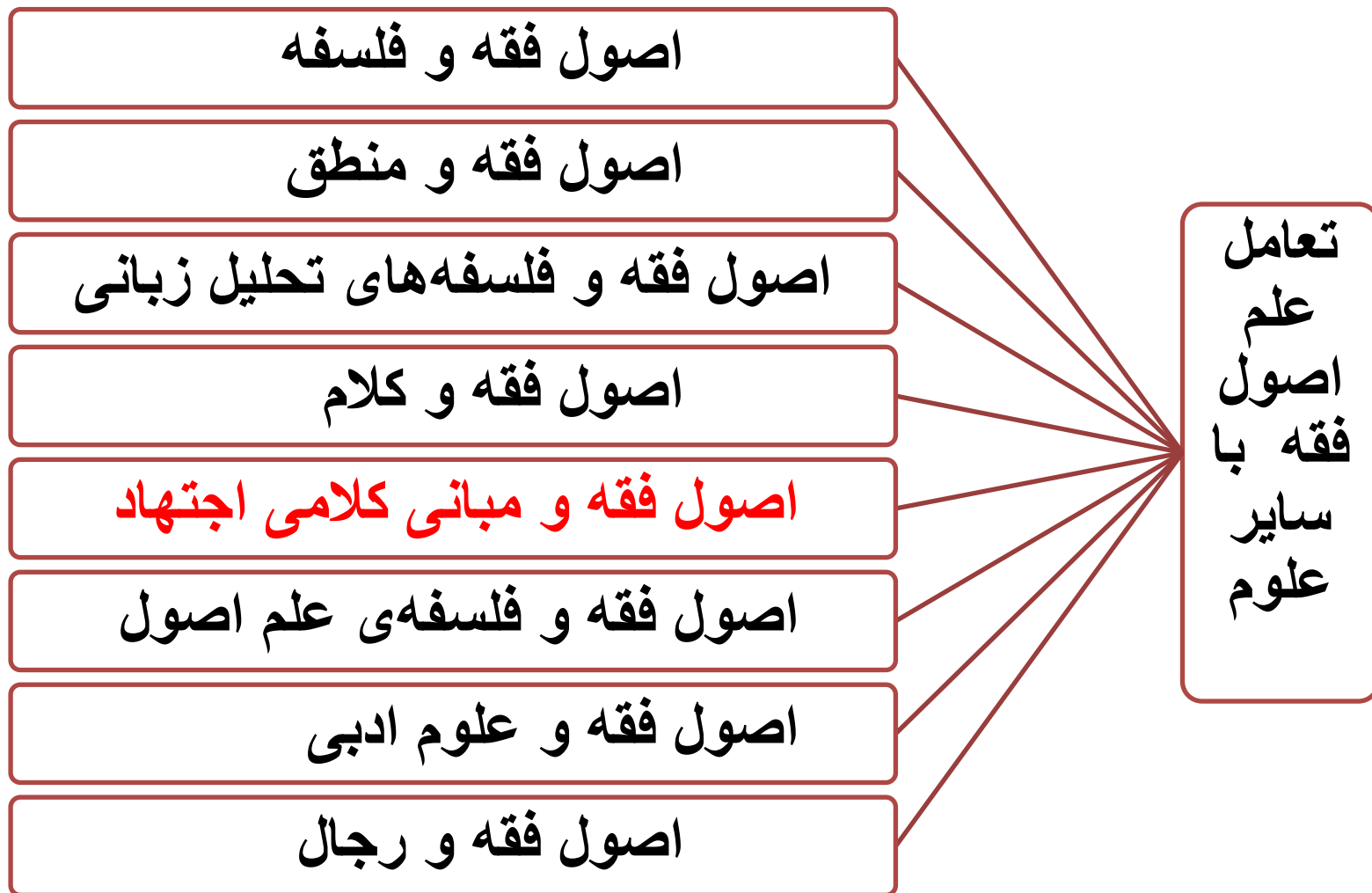


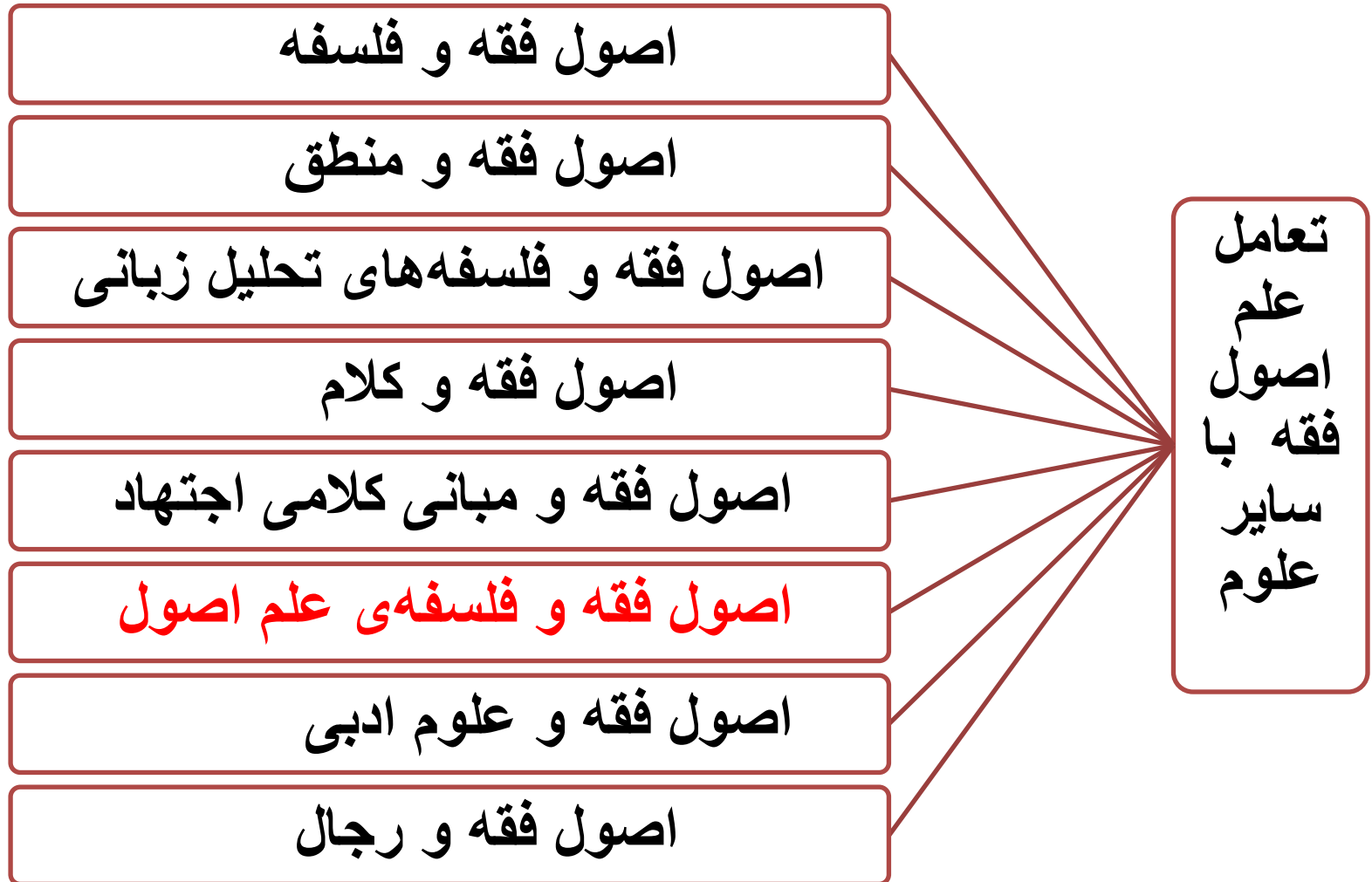


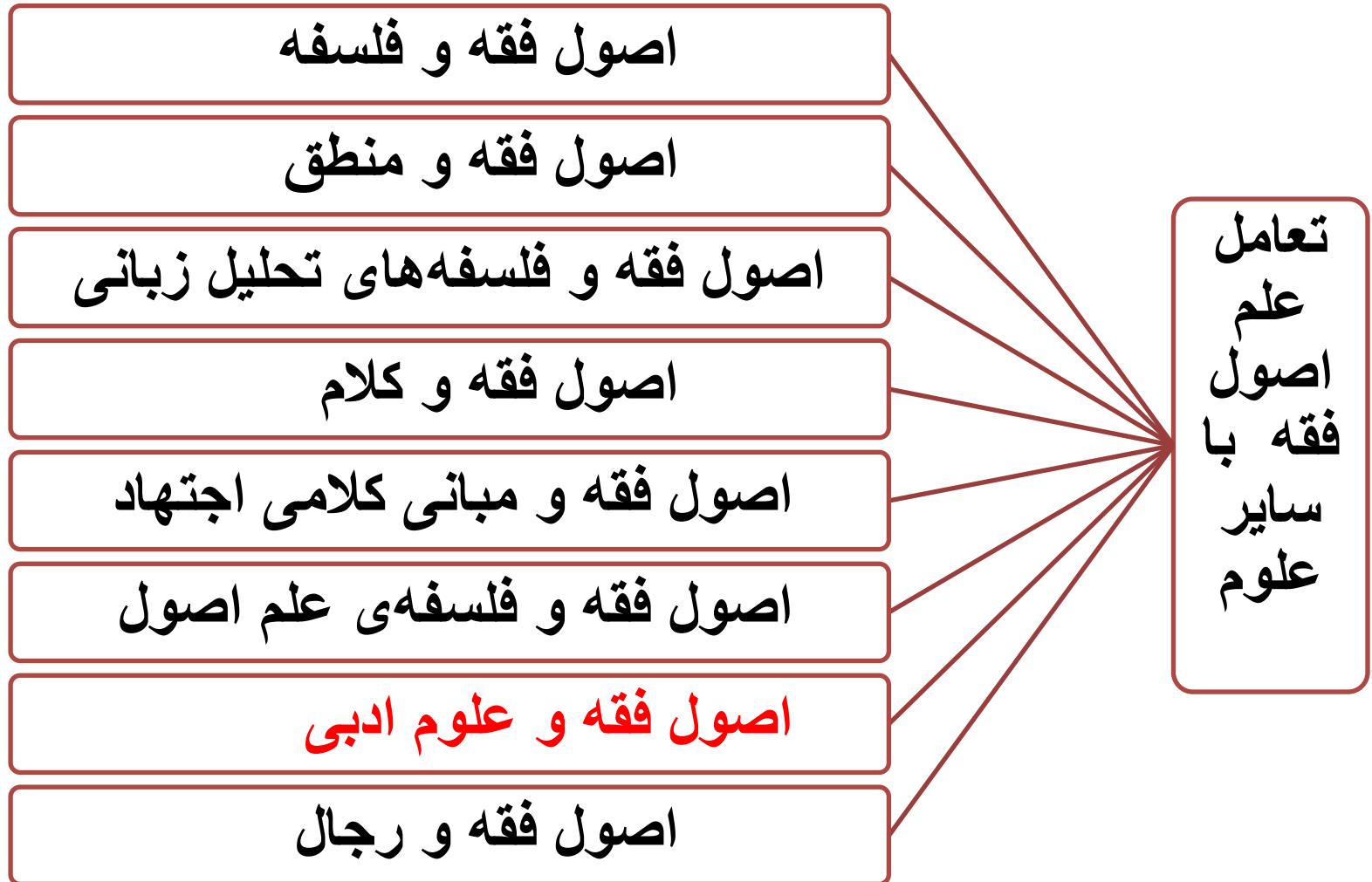


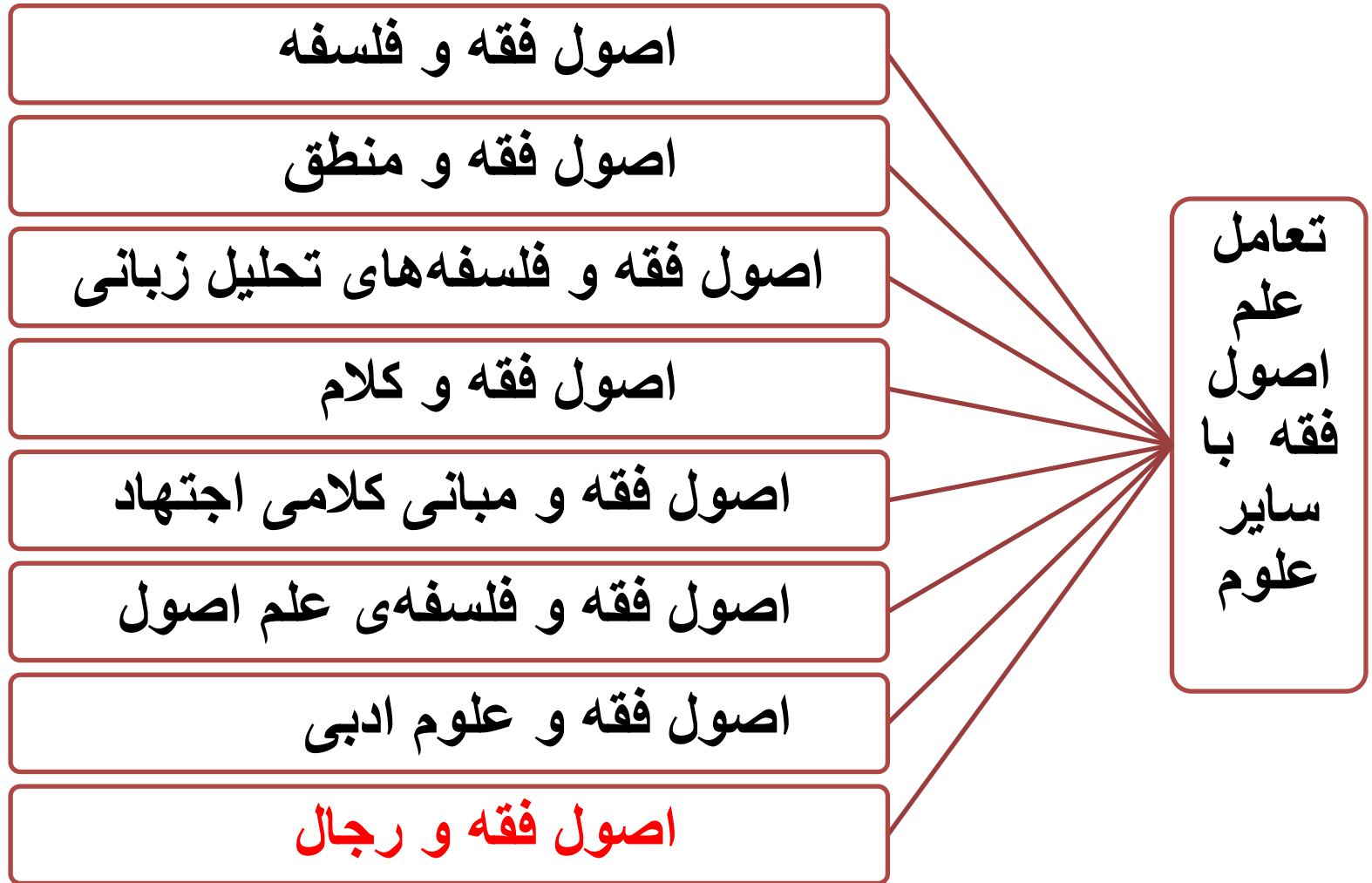


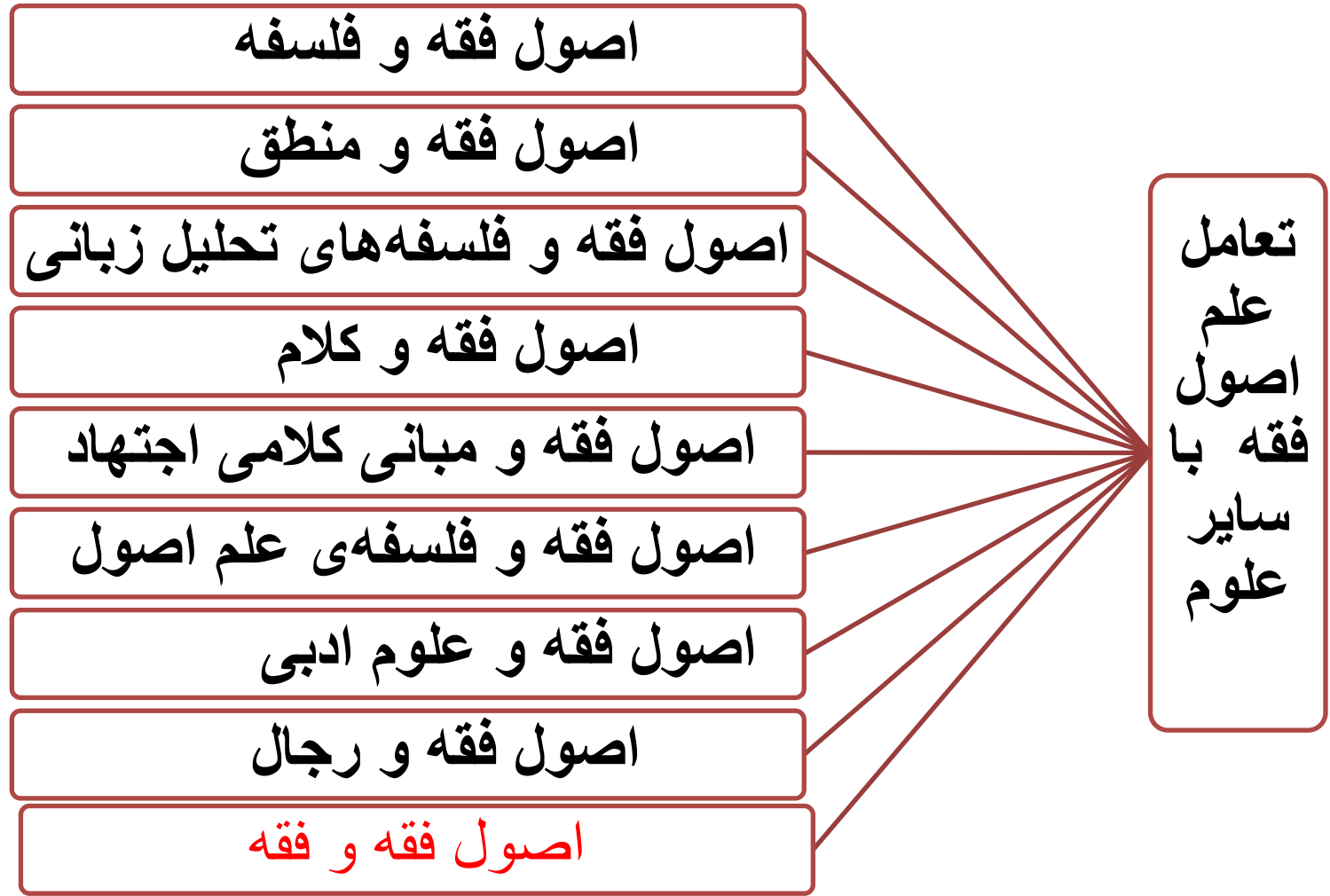


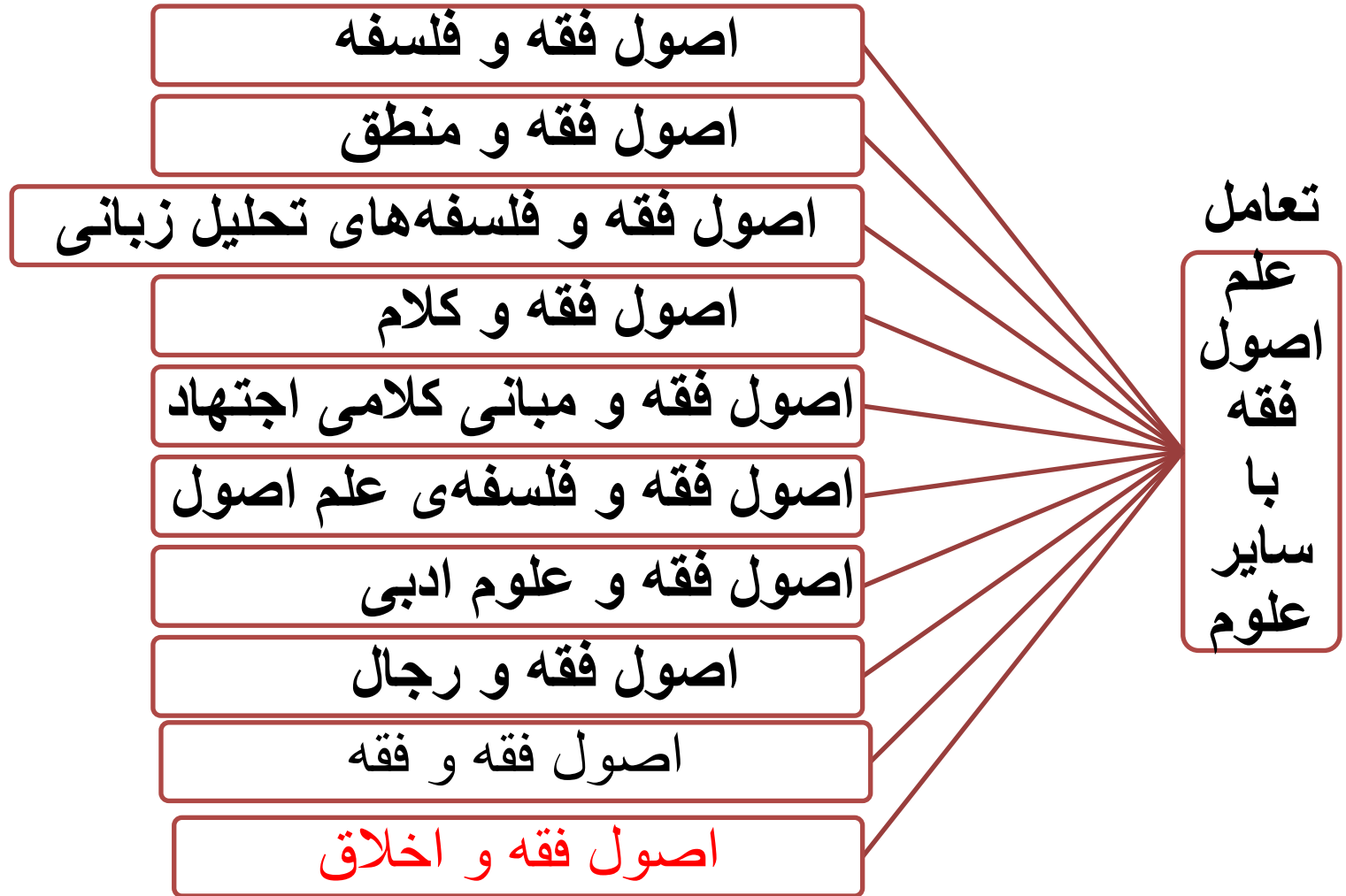












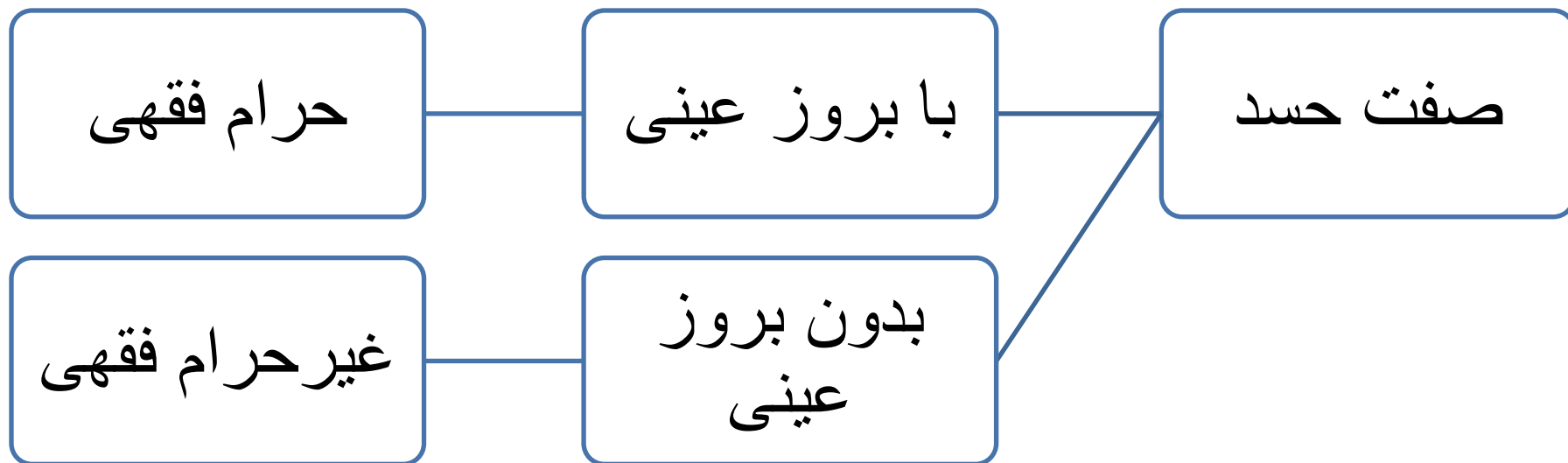
اصول فقه و اخلاق

- اصول فقه و اخلاق
- قبل از این که به تعامل علم اصول با علم اخلاق بپردازیم، لازم می دانیم مقداری در مورد تفاوت علم فقه و علم اخلاق سخن بگوییم:

علم **فقه** بیان کننده‌ی احکام - چه
تکلیفی و چه وضعی - است؛

اما بحث اصلی علم **اخلاق**
مربوط به خُلق انسان است.

اصول فقه و اخلاق



زیرا **حسادت** فقط یک **امر درونی** است و حرمت به **فعل** **اختیاری** مربوط است و شخص حسود تا زمانی که بر اساس حسادتش کاری انجام نداده، مرتکب فعل حرام نشده است.

در حالی که همین حسد حتی اگر بروز خارجی نیابد، از نظر اخلاقی مذموم است. اخلاق به بروز خارجی مستقیماً کاری ندارد. با حالاتی سروکار دارد که در روح انسان پیدا می‌شود.

بنابر این منظر **فقه** با **اخلاق**
متفاوت است و حتی در آن بحث‌ها
که به ظاهر مشترک می‌شوند،
منظرشان با هم فرق دارد.

مثلاً آنچه را **فقه** حرام می‌داند و **اخلاق** آن را مذموم و ناپسند می‌شمارد یا آنچه را **فقه** حرام می‌داند و اخلاق خوب و پسندیده به حساب می‌آورد، اگرچه در ظاهر هر دو به گونه‌ای همسو هستند، اما منطقی متفاوت دارند.

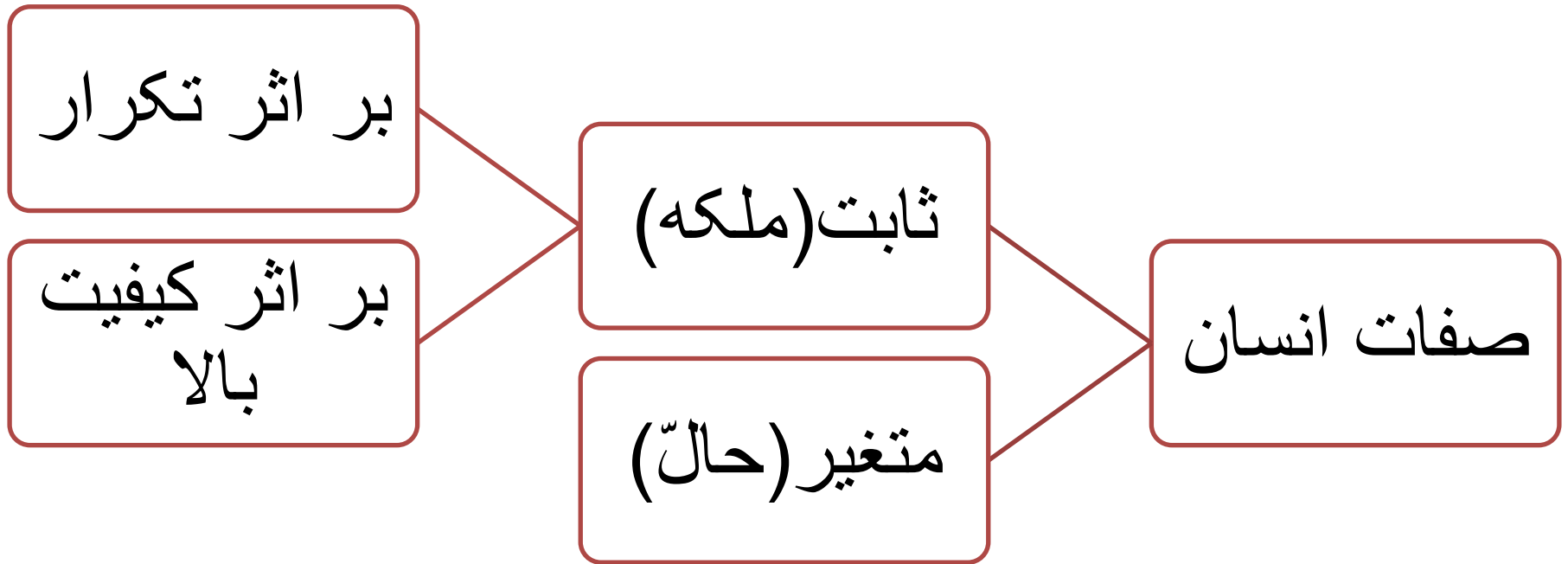
فقہ از چنین فعلی بحث می‌کند از آن جهت که حکم یک فعل اختیاری است و اخلاق به عنوان یک صفت برای روح انسانی به آن می‌پردازد.

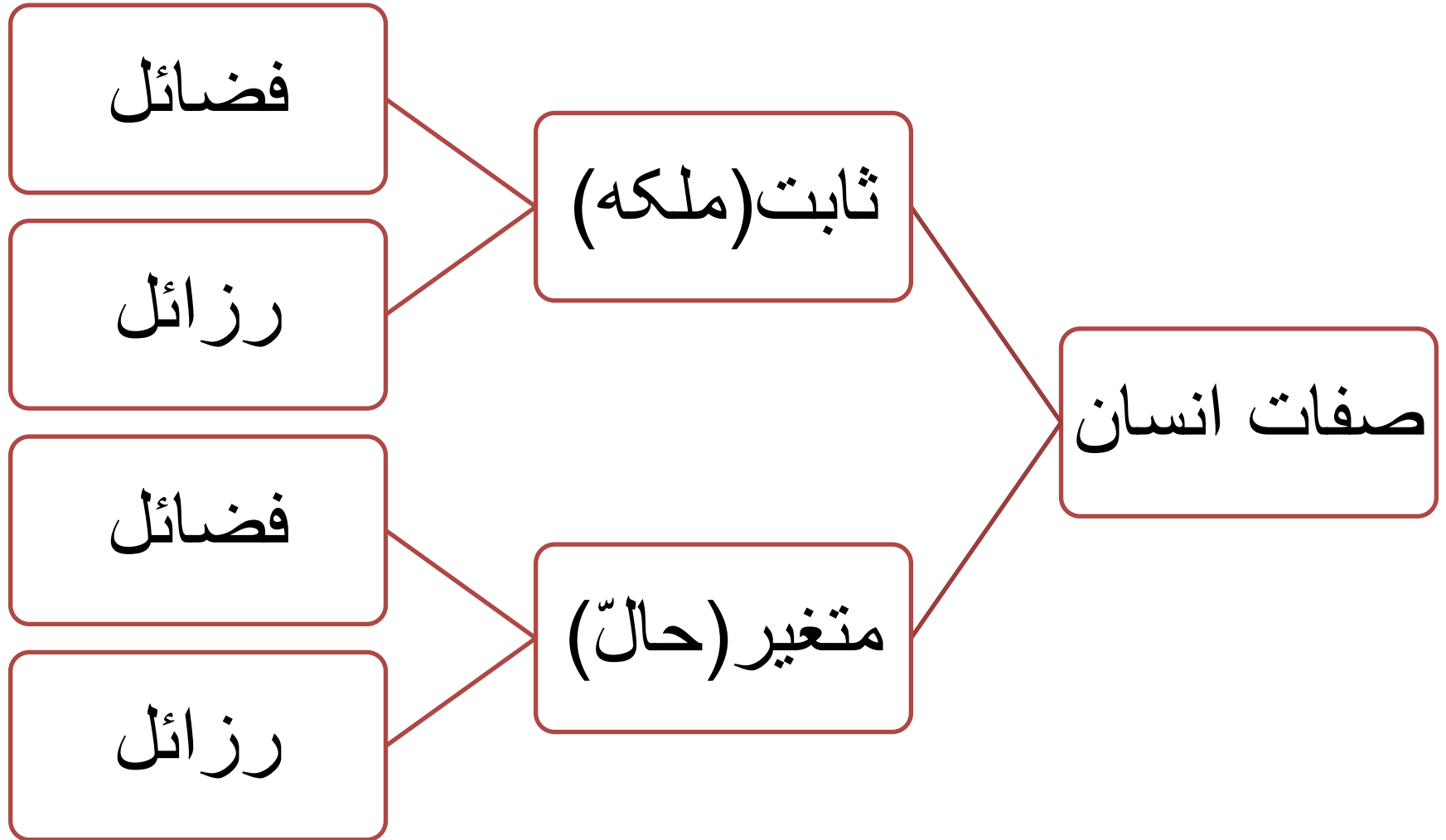
ثابت (ملكه)

صفات انسان

متغير (حاله)

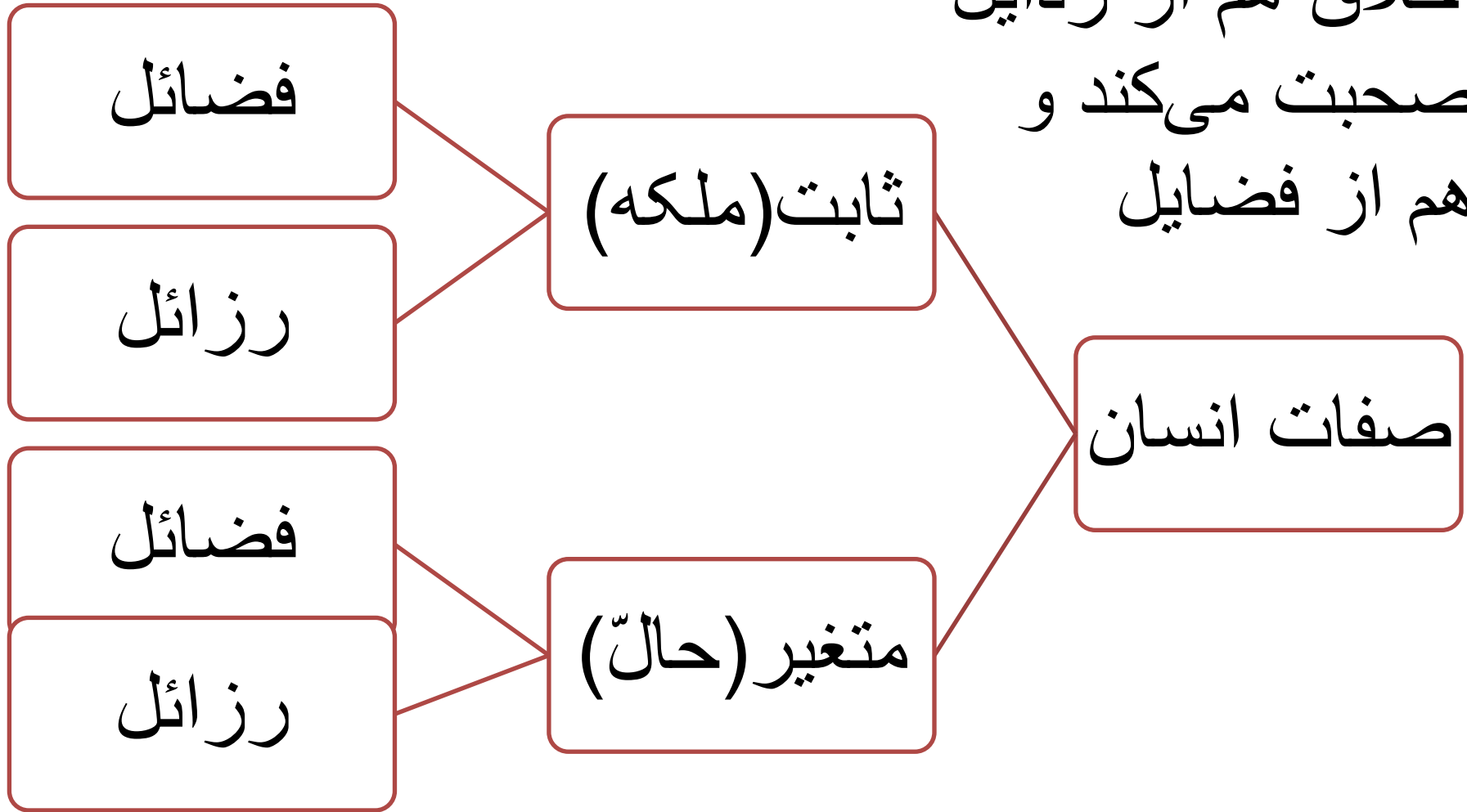
اصول فقه و اخلاق

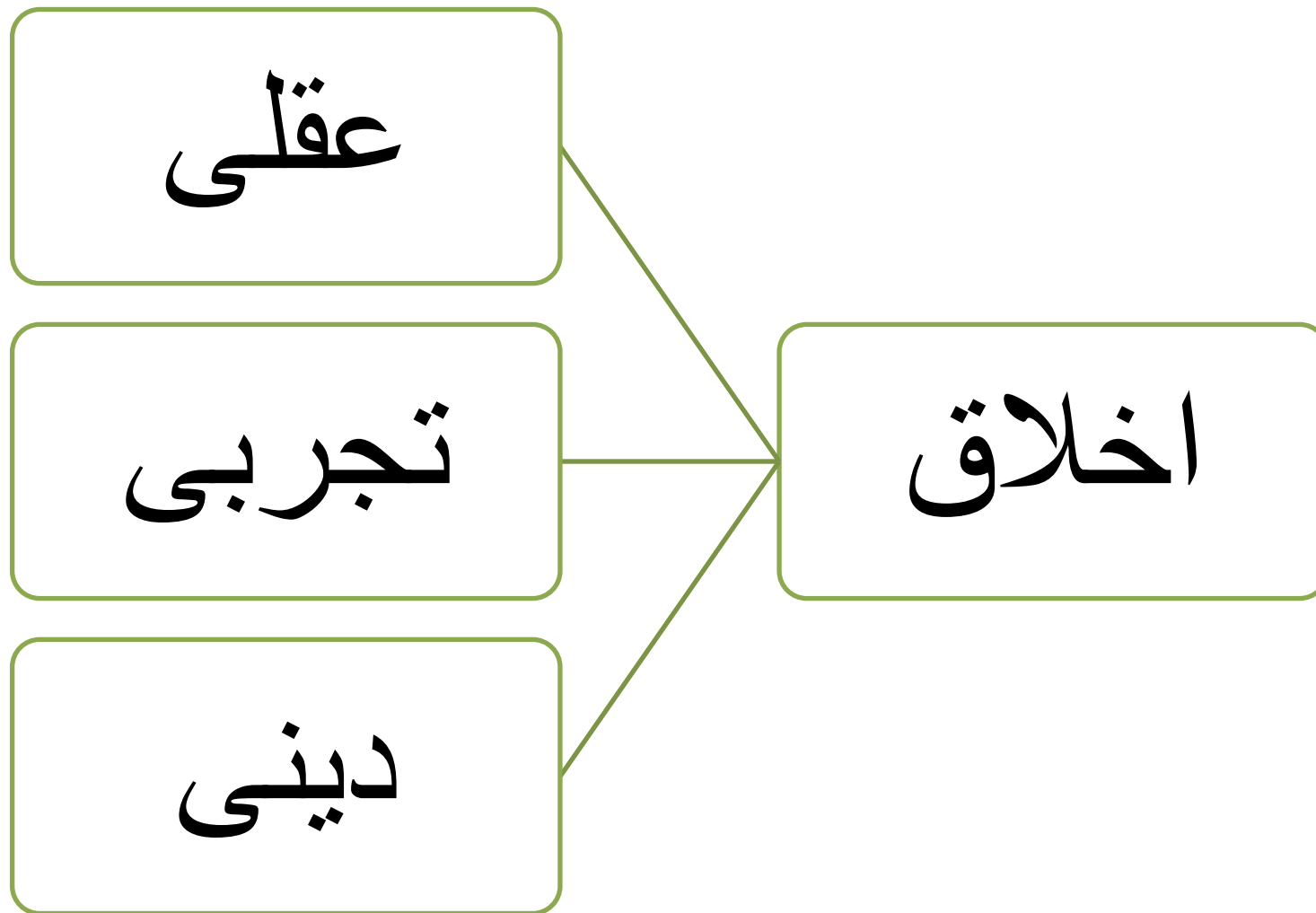




اصول فقه و اخلاق

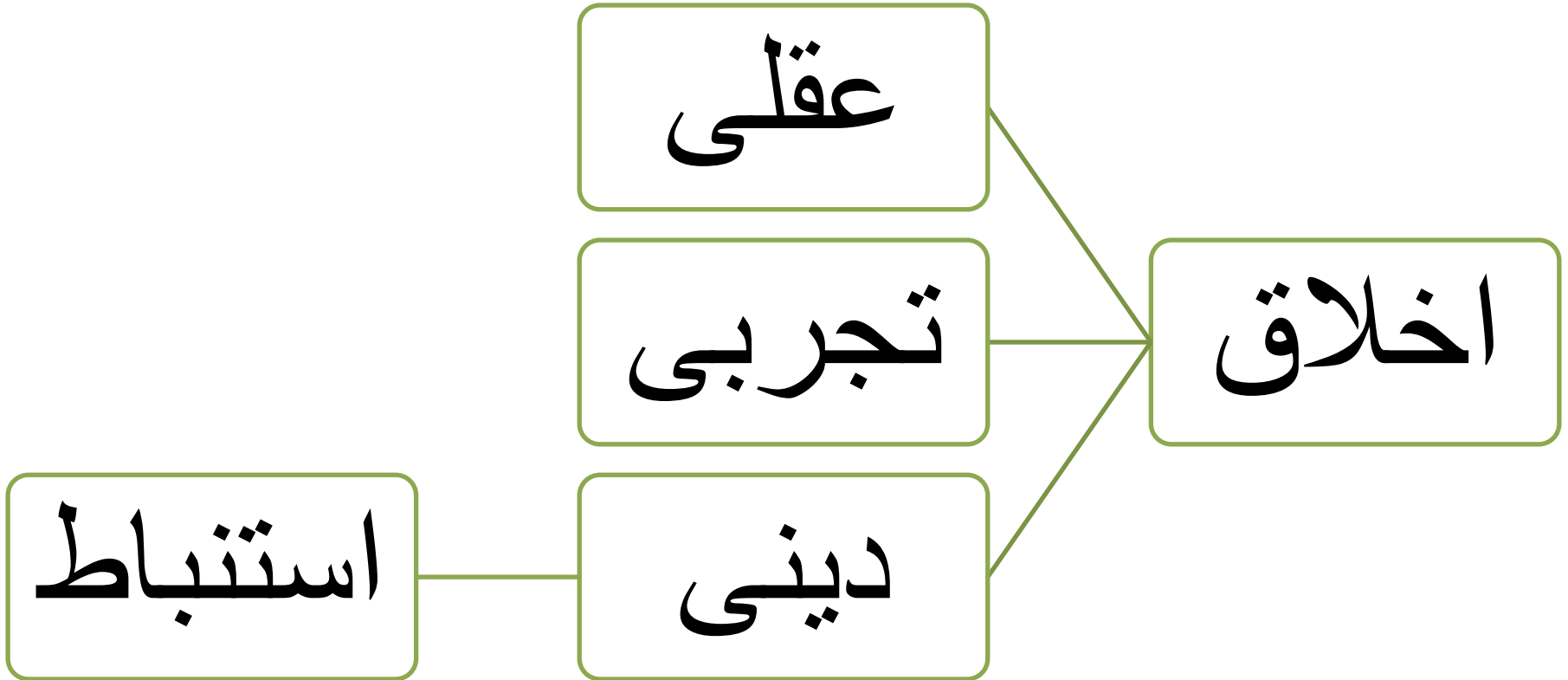
اخلاق هم از رذایل
صحبت می‌کند و
هم از فضایل





اصول فقه و اخلاق

- برخی بحث‌های اخلاقی از تحلیل عقلانی به دست می‌آید و برخی دیگر، حالتی تجربی دارد و از مشاهده‌ی عینی حالات مختلف انسان حاصل می‌شود. حال اگر بخواهیم اخلاق را از خود دین استخراج کنیم، باید کاری استنباطی شبیه آنچه در فقه هست، انجام دهیم.
- البته توجه داریم که استنباط در اخلاق با استنباط در فقه متفاوت است؛ اما به هر حال استخراج مسایل اخلاقی از دین نیازمند یک کار استنباطی است.



در آنجا که استنباط به کار می آید،
مسائل اصولی نیز مورد توجه
قرار می گیرد و اینجا است که
مسائل اصولی مقدمه‌ی مسائل
اخلاقی قرار می گیرد.

اصول فقه و اخلاق

- یعنی همان طور که فقیه باید در مسایل فقهی شرایط معتبر در اصول را در مورد یک روایت رعایت کند و به حجیت ظهور مطالب توجه داشته باشد، کسی که در اخلاق وارد می شود، باید برای استنباط مسایل اخلاقی از دین، به همین قواعد اصولی توجه نماید.

متأسفانه آن دقتی که فقہا در
فقہ به کار برده‌اند، در اخلاق
به کار نرفته است.

اصول فقه و اخلاق

- فقها در فقه مرتباً از دلالات آیات و روایات بحث کرده‌اند و در سند روایات دقت کافی را به کار بسته‌اند تا دلیل یک حکم و اعتبار آن کاملاً منقح شود. اما اخلاق معمولاً در دست کسانی بوده که فقیه نبوده‌اند.

اصول فقه و اخلاق

- یک فقیه تا وقتی حکم برایش کاملاً منقح نشده است، فتوی نمی‌دهد و دیگرانی هم که فقیه نیستند در عمل به احکام، به فتوای یک مجتهد استناد می‌کنند؛ در حالی که غالباً در اخلاق هر کسی به هر روایتی - چه دلالت داشته باشد، چه نداشته باشد، چه سند معتبر داشته باشد، چه نداشته باشد؛ چه معارض داشته باشد، چه نداشته باشد - استناد می‌کند و بر اساس آن اخلاق دینی را مطرح می‌نماید.

اصول فقه و اخلاق

- به همین دلیل ما در اخلاق اسلامی کمتر به یک بحث منقح کامل برخورد می‌کنیم و این ضعفی است که در مباحث اخلاقی ما وجود دارد. در دانش اخلاق اسلامی کار علمی نشده است و ما در استنباط اخلاق اسلامی مشکل داریم.

اصول فقه و اخلاق

- اضافه بر این، مشکل دیگری نیز در زمینه‌ی اخلاق وجود دارد و آن عدم اهتمام به اخلاق است. ما فکر می‌کنیم اخلاق صرفاً یک سری توصیه‌ها است؛ توصیه‌هایی که برخی از آنها واقعاً توصیه‌های دقیق اسلامی نیست. آنها در واقع ذوق خاصی هستند که تحت تأثیر گرایشی خاص پیدا شده‌اند.

اصول فقہ و اخلاق

- به طور مثال صوفیه در پی گرایش به گوشه نشینی، به دنبال چیزهایی رفتند که گوشه نشینی را ترویج می‌کرد و همان‌ها را به عنوان اخلاق اسلامی معرفی کردند. در حالی که این بخشی از اخلاق است و باید در کنار آن بخش از اخلاق قرار گیرد که اخلاق اجتماعی را ترویج می‌کند. اخلاق واقعی در اهل بیت علیهم السلام تجلی پیدا کرده است. آنها گوشه نشینی را اختیار نکرده‌اند.

اصول فقه و اخلاق

در هر حال همان کارکردی که اصول برای فقه دارد، برای اخلاق هم می‌تواند داشته باشد.

در مقابل همان تأثیری که فقه برای اصول دارد که منشأ یک سری مسایل و ایده‌های اصولی است، اخلاق هم می‌تواند برای اصول داشته باشد.

اگر در استنباط اخلاق وارد شویم و همان
وسواس فقهی را در آن به کار گیریم،
خواهیم دید که بعضی چیزها را در اصول
نیاز داریم که وقتی اصول را برای فقه
منقح می‌کردیم به آنها نپرداخته بودیم یا
کمتر در مورد آنها بحث کرده بودیم.

اصول فقہ و اخلاق

- درست است که اصول با اهتمام به استنباط فقهی سامان یافته؛ اما بسیاری از بحث‌های اصولی، استنباط مطالب دینی است؛ نه خصوص مطالب فقهی. آن مطالب دینی می‌تواند مطالب فقهی باشد، می‌تواند مطالب اخلاقی باشد و حتی می‌تواند مطالب اعتقادی - فروع عقاید - باشد.

یعنی درست است اصول ابتداءً
برای فقہ طراحی شده، ولی خیلی از
بحث‌های اصولی به فقہ اختصاص
ندارد و می‌تواند در اعتقادات و
اخلاق هم کاربرد داشته باشد.

اصول فقه و اخلاق

- ما در فقه یک اصطلاح فقه به معنای اخص داریم که همان احکام است و یک اصطلاح فقه به معنای اعم داریم که اضافه بر احکام، مکتب و نظام را هم در بر می‌گیرد. در اصول هم، یک اصطلاح اصول به معنای اخص داریم که با اهتمام نسبت به فقه به وجود آمده است و یک اصطلاح اصول به معنای اعم داریم که باید حاوی مطالبی اضافه بر اصول متعارف باشد و به آن افزوده شود؛ مثلاً برای استنباط نظام به یک سری قواعد اصولی دیگری نیاز داریم که در اصول متعارف به آن پرداخته نشده است. البته دوباره تأکید می‌کنیم که همین اصول مربوط به فقه در بسیاری از بخش‌هایش در اخلاق و عقاید هم کاربرد دارد.

اصول فقه و اخلاق

- آخرین نکته‌ای که در این زمینه باید به آن پردازیم، این است که اخلاق حالتی دو بعدی دارد. از یک سو امری کاملاً تکوینی است و از سوی دیگر به گونه‌ای است که می‌تواند با اعتباریات ارتباط پیدا کند.

اصول فقہ و اخلاق

- موضوع اصلی اخلاق - صفات و ملکات انسانی - یک حالت کاملاً تکوینی دارد؛ اما از آنجا که آن صفات و ملکات می‌تواند تحت تأثیر دستورات دینی جهت یابد، به این لحاظ اخلاق با اعتباریات ارتباط پیدا می‌کند.